

نقد فرهنگی در مطالعات تاریخی شورش گئوماته و به قدرت رسیدن داریوش بزرگ

دکتر آرزو رسولی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

هر واقعه تاریخی باید در بستر فرهنگی خاص خود و با توجه به زمان و مکان خاص خود سنجیده شود. تاریخ ایران باستان را تاکنون بیشتر تاریخ‌پژوهان غربی نگاشته‌اند و طبعاً نگرش خاص خود را به تاریخ ایران داشته و چه بسا بستر فرهنگی ایران را درک نکرده‌اند. امروز می‌توانیم با بهره‌گیری از گفتمان فرهنگی، تاریخ خود را بازنگری کنیم و به یاری نقد فرهنگی بکوشیم درک درستی از حقایق تاریخی پیدا کنیم.

یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در تاریخ ایران باستان شورش گئوماته مغ و سرکوب این شورش به دست داریوش و یارانش و به قدرت رسیدن داریوش است. بسیاری از ایران‌شناسان غربی در صحت گفته‌های داریوش تردید کرده‌اند. به یاری نقد فرهنگی می‌توانیم با ارزیابی گزارش داریوش یکی از زوایای تاریخ شاهنشاهی هخامنشی را آشکار کنیم.

واژگان کلیدی: داریوش، گئوماته، بیستون، هرودت، گفتمان فرهنگی، نقد فرهنگی، تاریخ‌گرایی نوین.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۸/۳

E-mail: arezoorasouli9@gmail.com

مقدمه

امروزه بحث نقد ادبی و نظریه‌پردازی‌های مربوطه بسیار مطرح می‌شود و به‌مدد همین بحث‌ها می‌دانیم که اثری ادبی را می‌توان از جنبه‌های گوناگون تاریخی، اسطوره‌ای، فمینیستی، فرهنگی و... نقد کرد. نقد ادبی مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای است که می‌تواند داده‌های خود را از رشته‌های دیگر وام بگیرد. رشته تاریخ نیز همواره وامدار نظریه‌پردازی‌های علوم دیگر چون جامعه‌شناسی، اقتصاد و روان‌شناسی بوده است و امروز، جا دارد این علم برای واکاوی برخی داده‌های تاریخی از نظریه‌های نقد ادبی بهره جوید. این نیاز به‌خصوص در مطالعه تاریخ ایران باستان احساس می‌شود که همیشه مدیون دانشمندان غربی بوده است. در این‌که غربیان تاریخ باستانی ما را به ما شناساندند، شکی نیست. اگر تلاش گروتفند و دانشمندان پیش از او در رمزگشایی خط میخی فارسی باستان نبود (فریدریش، ۱۳۶۸: ۵۶-۵۹)، اگر نوشته‌های هرودت و دیگر مورخان یونانی نبود، و بالاخره اگر تورات نبود، امروز ما چیزی از کورش بزرگ و خاندان هخامنشی نمی‌دانستیم. اما امروز که می‌دانیم، باید به مطالعات تازه‌ای در بستر فرهنگی خودمان دست بزنیم و تاریخمان را بازنگری کنیم؛ کاری که معمولاً در همه کشورهای انجام می‌شود. مطالعات تاریخ باستان با همه ارزش و جایگاهی که دارد، ازسوی کسانی صورت گرفته است که با فرهنگ ایرانی بیگانه بوده‌اند. پس این بازنگری تاریخی را که ضرورت آن احساس می‌شود، باید کسانی متعلق به همین بستر فرهنگی انجام دهند و اینجاست که بحث گفتمان فرهنگی (Cultural Discourse) و نقد فرهنگی (Cultural Criticism) در مطالعات تاریخی مطرح می‌شود. در نظریه گفتمان فرهنگی، بر معنای مشخصی از گفت‌وگو که در متن خاصی به‌کار می‌روند، تأکید می‌شود. روش‌شناسی در این نوع تحلیل متکی بر پنج وجه است: تحلیل تئوری، تحلیل توصیفی، تحلیل تفسیری، تحلیل تطبیقی و مطالعه انتقادی که مطالعه انتقادی متغیر در زمان است (Carbaugh, "Codes and Cultural Discourse Analysis"). در نقد فرهنگی عناصری بررسی می‌شود که در یک فرهنگ وجود دارد و مربوط به ساختارهای اجتماعی آن است. شرایط تولید این عناصر فرهنگی و دریافتی که متعلقان به فرهنگ مورد بررسی از آنها دارند، محور چنین مطالعه‌ای است (Durham, "Critical and Cultural Studies"). در این مقاله، کوشش می‌شود به مسئله نقد فرهنگی یک واقعه تاریخی از خلال واکاوی ماجرای شورش گئوماته مغ و به قدرت رسیدن داریوش با

بازخوانی کتیبه داریوش در بیستون پرداخته شود. مبنای ترجمه کتیبه به فارسی ترجمه رونالد کنت (Kent, 1953) و شاپور شهبازی (۱۳۵۴: ۳۷-۴۶) است.

ماجرای به قدرت رسیدن داریوش از زبان خود او

داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) ماجرای به پادشاهی رسیدنش را در کتیبه‌ای که از خود بر فراز کوه بیستون به یادگار گذاشته، چنین توضیح می‌دهد: «کمبوجیه را برادری بود بردیه نام (Bardiya)، ... پس آن کمبوجیه بردیه را کُشت. چون کمبوجیه بردیه را کُشت، به مردم آگاهی نبود که بردیه کشته شده است. پس کمبوجیه به مصر شد. چون کمبوجیه به مصر شد، پس مردم شورشی شدند، آن‌گاه دروغ (Drauga) در کشورها زیاد شد، هم در پارس، هم در ماد و هم در دیگر کشورها. ... آن‌گاه مردی مَغ بود گئوماته نام (Gaumāta). او از پیشیاهووادا (Paišiyāvādā) [به شورش] برخاست. ... او مردم را چنین دروغ گفت: "من بردیه‌ام، پسر کورش، برادر کمبوجیه"» (DB I, 29-40).

به این ترتیب، داریوش توضیح می‌دهد که بردیه پسر کورش قبلاً به‌دستور برادرش کمبوجیه در خفا کشته شده بود و گئوماته نامی با نام بردیه بر تخت نشست و مردم هم او را باور کردند و به‌عنوان پسر کورش از او تبعیت کردند. داریوش وارد جزئیات نشده که خودش از راز قتل بردیه و دروغین بودن گئوماته چگونه آگاه شده بود. شاید همین مسئله باعث شده در گفته‌های داریوش تردیدهایی صورت گیرد که در این مقاله به آن پرداخته خواهد شد. سپس داریوش توضیح می‌دهد که کمبوجیه در راه بازگشت از مصر «به مرگ خود مُرد» (DB I, 43). و بعد، به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌گوید: «این شهریاری را که گئوماته مَغ از کمبوجیه ستاند، این شهریاری از گذشته از آن خاندان ما بود» (DB I, 44-46). داریوش با این جمله هدف خود را مشخص می‌کند: او کسی است که باید شهریاری را به خاندان هخامنشی بازگرداند. طبق گفته خودش «نبود مردی نه پارسی، نه مادی، نه از خاندان ما که از آن گئوماته مَغ شهریاری را [به‌زور] گرفتن توانستی، مردم از او سخت می‌ترسیدند [که شاید] بسیاری از مردم را -که بردیه را از پیش می‌شناختند- بکشد. ... کسی چیزی برضد آن گئوماته مَغ نیارست گفتن تا من رسیدم. پس من [از] اهوره‌مزدا پشتیبانی خواستم، اهوره‌مزدا مرا یاری داد، از ماه باگیادیش ده روز گذشته بود، هنگامی که من با مردان کمی آن گئوماته مَغ و مردانی را که نزدیک‌ترین

پیروانش بودند، کشتیم. ...از او پادشاهی را ستاندم. به‌خواست اهوره‌مزدا من شاه شدم، اهوره‌مزدا شهریاری را به من داد» (DB I, 48-61).

دربارهٔ به قدرت رسیدن داریوش، منبع مهم دیگری که در اختیار داریم، تاریخ هرودت است. هرودت تقریباً همین داستان را با جزئیات بیشتری توضیح می‌دهد. به‌گفتهٔ هرودت، اسمردیس (نامی که هرودت به بردیه داده است) رقیب کامبوزس (کمبوجیه) در قدرت بود و وقتی که کامبوزس دید سپاه از او فرمان می‌برند، به پرکسپس دستور قتل او را در خفا داد. وقتی کامبوزس در مصر بود، از شورش اسمردیس مغ (همان گئوماتهٔ کتیبهٔ بیستون که در روایت هرودت همانم با بردیه گفته شده) خبردار شد، گمان برد پرکسپس دستور او را اطاعت نکرده است. اما پرکسپس تأکید کرد که اسمردیس (بردیه) را با دستن خود به‌خاک سپرده است. کامبوزس در شتابی که برای نشستن بر اسب کرد تا رهسپار سرکوب شورش اسمردیس مغ گردد، شمشیر کوتاهی که به کمر بسته بود، در رانش فرو رفت و بر اثر همین زخم درگذشت. بعد هم هرودت از ماجرای اتحاد داریوش با شش تن از بزرگان و توطئهٔ هفت تن در سرکوب اسمردیس مغ و به‌قدرت رسیدن داریوش سخن می‌گوید (Herodotus III, 61-67). [سال] مورخان کلاسیکی چون یوستینوس (Justinus, 1853: I, 9, 4-11) نیز که این داستان را نقل کرده‌اند، بیشتر هم‌داستان با هرودت بوده‌اند. روایت هرودت هم با آنچه داریوش گفته است، در نکات اصلی و مهم مطابقت دارد، به‌خصوص که در هر دو روایت، نافرمانی معنی است که هویت بردیه/ اسمردیس را غصب کرده است.

آیا داریوش راست گفته است؟

در پژوهش‌های تاریخی، این ماجرا تحلیل‌های گوناگونی را برانگیخته است و بسیاری از ایران‌شناسان گفته‌های داریوش را کذب پنداشته‌اند. یکی از موارد تردیدبرانگیز از نظر آنان مشخص نبودن تاریخ مرگ کمبوجیه است و این در حالی است که در کتیبهٔ بیستون تاریخ رویدادها به‌گونه‌ای ثبت شده که امروزه می‌توانیم این تاریخ‌ها را براساس سال و ماه و روز میلادی محاسبه کنیم و تاریخ دقیق هر رویداد را به‌دست آوریم. مثلاً تاریخ شورش گئوماته در کتیبهٔ بیستون «۱۴ روز از ماه ویخنه [برابر با اسفندماه] گذشته بود» (DB I, 37-38) ذکر شده که این تاریخ در قیاس با الواح بابلی محاسبه شده و ۱۱ مارس سال ۵۲۲ ق.م. به‌دست آمده است (بریان، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

از طرف دیگر، به‌زعم بیشتر ایران‌شناسان، روایت هرودت تردید برانگیز است که مغ غاصب را همانم با بردیه پسر کورش دانسته است. همچنین زمان قتل بردیه در روایت داریوش و روایت هرودت با هم مطابقت ندارد. داریوش قتل بردیه را پیش از لشکرکشی کمبوجیه به مصر گفته درحالی‌که هرودت زمان این رویداد را در حین لشکرکشی گفته است.

موردی از این دست موجب شده است سال‌ها تاریخ‌پژوهان به این بحث بپردازند که آیا واقعاً گئوماته مغی وجود داشته یا داریوش بردیه پسر کورش را کشته و برای پنهان کردن این اقدام خود، داستان گئوماته را ساخته و پرداخته است. امروز بیشتر محققان از جمله پیر بریان، نه با دلایلی محکم، بر نظر دوم توافق دارند و داستان گئوماته را حاصل نیرنگ داریوش می‌دانند (بریان، ۱۳۸۱: ۱۵۵). بریان تنها به این دلیل که سند محکمی در تأیید گفته داریوش نمی‌یابد (منظور او از سند محکم نیز هم‌خوانی کامل قول داریوش با روایت هرودت است)، فرض نیرنگ داریوش را در نظر می‌گیرد که البته برای این فرض نیز سند محکمی در اختیار ندارد. این خود نمایانگر تکیه بیش از حد پژوهشگران غربی به منابع یونانی به‌ویژه هرودت است که از نظر آنان، با وجود آن‌که سال‌ها پس از داریوش به نگارش درآمده، معتبرتر از وقایع‌نگاری داریوش است که هم‌زمان با خود داریوش نوشته شده است.

جان مانوئل کوک نیز در قول داریوش تنها از نگاه امروز تردید می‌کند. واقعه‌ای که به‌نظر او به دور از حقیقت می‌نماید، راز قتل بردیا به‌دست برادرش کمبوجیه است که سه سال پنهان مانده بود و تنها پرکسائیس (یکی از یاران داریوش) از آن اطلاع داشت و در این باره می‌نویسد: «روایت یکی از آن هفت تن نسل ما را که عادت داریم داستان‌های دروغین و روایت‌های رسمی درباره کودتاهای سیاسی را برملا کنیم مشکوک می‌کند» (کوک، ۱۳۸۷: ۱۰۵). اشکال این تحلیل در آن است که با نگاه امروز نمی‌توان گذشته را نقد کرد. هر واقعه تاریخی باید در بستر زمانی و مکانی خود درک شود.

دان ناردو برخلاف بریان و کوک قاطعانه گزارش داریوش را مردود نمی‌شمارد، اما احتمال دروغ داریوش را نیز منتفی نمی‌داند. او احتمال می‌دهد که بردیه پسر کورش با حمایت اشرافی که از حکومت کمبوجیه ناراضی بودند بر تخت نشسته بود، اما دست به اصلاحاتی زد که به مذاق آنان خوش نیامد و تصمیم به برکناری و قتل او گرفتند (ناردو، ۱۳۸۶: ۵۴). این نظر ممکن است با منابع یونانی که کمبوجیه را ستمکار و جبار و خودرأی خوانده بودند، مطابقت داشته باشد؛ اما امروز به‌مدد منابع مصری به‌خصوص کتیبه اوجاهورسیت، افسر بلندمرتبه و فرمانده نیروی دریایی

شاهان مصر، می‌دانیم که کمبوجیه چیزی از بزرگی پدر کم نداشته است (کورت، ۱۳۹۱: ۴۹-۵۲). پس بعید می‌نماید اشراف و بزرگان پارس درصدد خیانت به شاهنشاهی بزرگ و با کفایت برآمده باشند.

از جمله دیگر ایران‌شناسانی که به گزارش داریوش مشکوک‌اند، می‌توان به یوزف ویزه‌هوفر (Wiesehofer, 1978)، بیکرمان و تدمر (Bickerman, Tadmor, 1978: 239-261)، داندامایف (Dandamaev, 1976)، هلن سانچیسوی وردنیورخ (Sancisi-Weerdenburg, 1980) اشاره کرد.

در این میان، والتر هینتس از معدود ایران‌شناسانی است که در قول داریوش تردیدی نمی‌کند و به «بیانیه بزرگ داریوش در دروازه آسیا» اعتماد می‌کند و آن را گزارشی دقیق از چگونگی روی کار آمدن داریوش می‌داند (هینتس، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

تحلیل گفته‌های داریوش از کجا نشئت می‌گیرد؟

ریشه بسیاری از این تحلیل‌ها در اعتماد بیش از حد به منابع یونانی است. معتبرترین منبع یونانی در این خصوص تواریخ هرودت است. هرودت از سال ۴۸۴ تا ۴۲۵ ق.م. زندگی می‌کرده و تواریخ خود را نزدیک به یک قرن بعد از وقوع این حوادث نوشته است. از سوی دیگر، آن‌گونه که از نوشته‌های خود هرودت دریافت می‌شود، بیشتر منابع او روایات شفاهی بوده که از مناطق مختلف تابع شاهنشاهی هخامنشی، بیشتر در آسیای صغیر که زادگاه خود او هم بوده، شنیده و گرد آورده است. همین امروز با وجود انبوهی از امکانات مستندسازی، قوی که چندبار گفته می‌شود، تغییر می‌کند و هرکس آن را با برداشت خاص خود نقل می‌کند. چگونه انتظار داریم در روزگار باستان، تمام وقایع پس از گذشت نزدیک به صدسال از وقوع آنها با دقت تمام حفظ و منتقل شده باشد؟ پس تکیه بیش از حد به منابع یونانی و جزئیات اختلاف آنها با کتیبه بیستون خطاست. به این ترتیب، معتبرترین منبع مورد استناد همان کتیبه بیستون خواهد بود که مقارن وقوع حوادث نگارش یافته است و اتفاقاً در اصل ماجرا، که کشته شدن بردیه پسر کورش به دست برادرش کمبوجیه بوده، با منابع یونانی اختلافی ندارد. با این حال و بنابر دلایلی که گفته شد، این حادثه مورد تردید قرار گرفته است.

بیشتر پژوهندگان تاریخ‌گزینه‌های شخصی از تاریخ دارند و درواقع تاریخی ارائه می‌دهند که ذهنی شده است (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۳۵). درحالی‌که بنابر نظر میشل فوکو، هر دوره‌ای

چارچوب اندیشگانی ویژه خود را داراست که ساختارهای فرهنگی آن را شکل می‌دهد. این ساختارها در زمان و مکان تغییر می‌کنند، پس به لحاظ پژوهش تاریخی ارزشمندند (هیوز-وارینگتن، ۱۳۸۶: ۱۵۴). ایران‌شناسانی که در گفتار داریوش تردید کرده‌اند، از زمان و مکان زندگی داریوش و بستر فرهنگی و اعتقادی جامعه ایران باستان تاحدی غافل بوده‌اند. نگارنده قصد ندارد نسبت به ایران‌شناسان غربی موضع‌گیری خاصی اتخاذ و آنان را متهم به غرض‌ورزی کند؛ چنین باوری هم ندارد. فقط قصد دارد به برخی نکات فرهنگی که شاید تنها برای ما ایرانیان قابل‌درک باشد، اشاره کند.

برای روشن‌تر شدن مسئله مثالی می‌آورم. زمانی که تاریخ‌نگاران اتحاد جماهیر شوروی سابق تاریخ ایران را در دوره ساسانی بررسی کردند، مسئله طبقات عصر ساسانی و دین‌مداری ساسانیان را با ذهنیت کمونیستی خود برجسته کردند. چون نگاهشان و درکشان طبقاتی و البته دین‌ستیز بود و آن قدر آن را تکرار کردند که به باور ما ایرانیان هم آمد و تا سال‌ها، گمان بر این بود که جامعه طبقاتی عصر ساسانی و فشار دینی تنها عامل سقوط ساسانیان بوده است. درحالی که تحقیقات امروزی مشخص کرده طبقات عصر ساسانی شغلی بوده و نه اقتصادی و برخلاف تصور رایج، پیروان دین‌های مختلف در این عصر زندگی و حتی تبلیغ دینی می‌کردند [به جز دو مورد، سرکوب مانی و مزدک، که آن هم عوامل متعدد داشته است و بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد] و دلایل سقوط ساسانیان را باید در عوامل دیگری جستجو کرد. پس، در استفاده از تحقیقات ایران‌شناسان باید محتاط باشیم و به مسائل فرهنگی خود نیز توجه کنیم. مثلاً اروپاییانی که تاریخ ایران را بررسی می‌کنند، کسانی هستند که اندیشه دموکراسی در ذهنشان رسوخ کرده است و ناخودآگاه تحلیل‌های خود را بر این مبنای ذهنی ارائه می‌دهند. درحالی که در ایران، اندیشه نظارت زمینی بر فرمانروا و مشارکت مردم در امر حکومت وجود نداشته است (ثاقب‌فر، ۱۳۸۹: ۷۱) و در استفاده از منابع غربی همیشه باید این واقعیت را مد نظر قرار دهیم.

تحلیل واقعه براساس تاریخ‌گرایی نوین

براساس یکی از نظریه‌های جدید نقد ادبی به نام تاریخ‌گرایی نوین (New Historicism) که آن را استیون گرینبلت (Stephen Greenblatt) در اواخر دهه هفتاد میلادی طرح کرد، در بررسی هر رویداد تاریخی باید پژوهاک فرهنگی را دریافت (Greenblatt, 2007: 244). همچنین بسیاری از حقایق تاریخی را باید در ناخودآگاه متون

جست (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۳۵). پس، برای رفع هرگونه شک و ابهام از این ماجرا، بهترین سند ما خود کتیبه بیستون است که باید در بستر فرهنگی ایران آن زمان و با اعتقادات جاری در آن بررسی شود.

پیش از پرداختن به مضامین این کتیبه، شایان ذکر است که دربارهٔ عدم گزارش تاریخ مرگ کمبوجیه نیز، به نظر نگارنده، ایرادی به داریوش وارد نیست. چون کمبوجیه هنگامی درگذشته که داریوش هنوز به پادشاهی نرسیده بود و بنابر منابع موجود می‌دانیم که بنیان‌گذار نظام دیوان‌سالاری بی‌نظیر عصر هخامنشی داریوش بوده است و همهٔ الواح ایلامی یافت‌شده از باروی تخت‌جمشید که حاوی اطلاعات مفیدی از سازمان اداری شاهنشاهی است، متعلق به زمان داریوش بزرگ هستند نه پیش از او. داریوش تنها از زمانی که به پادشاهی می‌رسد، همان‌گونه که از متن کتیبه بیستون نیز برمی‌آید، رویدادها را دقیق گزارش می‌کند که این امر خود می‌تواند حاکی از وجود بایگانی‌هایی سلطنتی در زمان او بوده باشد (بریان، ۱۳۸۱: ۹). پس داریوش احتمالاً گزارشی دربارهٔ درگذشت کمبوجیه در اختیار نداشته و شنیده‌هایش را دربارهٔ مرگ او در یک جمله کلی نگاشته است.

داریوش در این کتیبه که در پنج ستون و جمعاً در ۴۱۴ سطر نگاشته شده، ۷۵ بار نام اهوره‌مزدا را ذکر می‌کند و بیشتر این نام را که نام خدای بزرگ مورد پرستش او بوده، در چنین عباراتی می‌آورد: «به‌خواست اهوره‌مزدا» (vašnā Ahuramazdāha)، «اهوره‌مزدا شهریاری را به من داد» (Ahuramazdā xšačam manā frābarat)، و «اهوره‌مزدا مرا پشتیبانی کرد» (Ahuramazdāmai upastām abarat). این تکرار نام خدای بزرگ نشان از اعتقاد راسخ داریوش به او دارد. داریوش در کتیبه بیستون شورش‌هایی را که در آغاز شهریاری او رخ می‌دهد، با ذکر تاریخ روز و ماه نام می‌برد و پیروزی بر همهٔ آنها را به‌یاری خدای بزرگ می‌داند. سپس به نکته‌ای کلیدی اشاره می‌کند: «این کشورها که شورشی شدند، دروغ آنها را شورشی کرد. چون اینها [این شاهان] به مردم دروغ گفتند، پس اهوره‌مزدا به دست مَیْشان انداخت، چونان که مرا کام بود با آنان بدانسان کردم.» (DB IV, 33-36).

داریوش علت شورش و بعد سرکوب شدن و ناکامی شاهان شورشی را دروغ می‌داند. دروغی که داریوش از آن سخن می‌گوید بسیار وسیع‌تر از مفهوم امروزی آن بوده است و مبنای اعتقادی او را مشخص می‌کند. دروغ به معنای ضدِ آشه (= راستی)، بی‌نظمی، اصل بد و مینوی پلید بوده که در برابر راستی، نظم، اصل نیک و مینوی مقدس قرار می‌گرفته است و این همان ثنوتی بوده

که بنیان اعتقادی ایرانیان باستان را شکل می‌داده است. به این ترتیب، داریوش شاهان شورش را پیرو دروغ می‌خواند و بر مزداپرستی خود تأکید می‌کند. او در ستون پنجم، دربارهٔ ایلامیان شورش می‌گوید: «آن ایلامیان بی‌ایمان بودند و اهوره‌مزدا را نمی‌پرستیدند، من اهوره‌مزدا را پرستیدم، به‌خواست اهوره‌مزدا چونان که مرا کام بود بدانسان با آنان کردم.» (DB V, 15-17 و در ادامه، حکم خود را ارائه می‌دهد: «او که اهوره‌مزدا را پرستد، برکت [اهوره‌مزدا] برای او خواهد بود هم [هنگامی که] زنده است و هم [آن‌گاه که] مُرده.» (DB V, 18-20). در این حکم داریوش صراحتاً پشتیبانی و لطف اهوره‌مزدا را نتیجهٔ مزداپرستی خود می‌داند و اعتقاد خود به زندگی پس از مرگ را نیز آشکار می‌کند.

او همهٔ پیروزی‌های خود را در گرو پرستش اهوره‌مزدا می‌داند و می‌گوید: «از برای آن اهوره‌مزدا مرا پشتیبانی داد و دیگر بغانی که هستند، چون که نه بی‌ایمان بودم، نه دروغ‌زن بودم، نه زورگر (= ستمکار) بودم، نه من و نه تخمه‌ام. بر [راه] راستی رفتم، نه ناتوان [و] نه توانا را زور (= ستم) کردم.» (DB IV, 62-65).

با این جملات داریوش شخصیت خود و اصول اعتقادی خود را بیان می‌کند و سپس، به شاهان پس از خود سفارش می‌کند: «تو که از این پس شاه باشی، مردی که دروغ‌زن باشد یا آن‌که زورگر باشد، اینها را دوست مباش، سخت بازخواستشان (یا تنبیه‌شان) کن.» (DB IV, 67-69) و این چنین بیانیۀ خود را ارائه می‌دهد.

همان‌گونه که می‌بینیم، در خود کتیبهٔ بیستون اصول اعتقادی داریوش مشخص می‌شود. داریوش شاهی خداپرست، پیرو نظم و راستی و معتقد به زندگی پس از مرگ بوده است. با این اعتقادات او شاهی است که می‌خواهد کارهایش در راه رضای خدای بزرگ باشد. با چنین اعتقاداتی، اندیشهٔ داستان‌سرایی و دروغ‌پردازی داریوش بعید به نظر می‌رسد. وانگهی، در بستر فرهنگی ایران باستان، با اندیشهٔ شاه‌روحانی روبه‌رو هستیم. شاه نمایندهٔ خدا بر روی زمین بود و می‌بایست از فره و شکوه شاهی برخوردار باشد. به همین دلیل، شاهان می‌بایست از خاندان شاهی برگزیده شوند و هرکسی نمی‌توانست شاه شود. داریوش نیز بر هخامنشی بودن خود و بر شاه بودن این خاندان در آغاز کتیبه تأکید می‌کند: «گوید داریوش شاه: پدر من ویشتاسپه [است و] پدر ویشتاسپه ارشامه، پدر ارشامه آریامنه [بود و] پدر آریامنه پیش‌پیش [و] پدر پیش‌پیش هخامنش.» (DB I, 4-6) و بعد ادامه می‌دهد: «از دیرباز تخمهٔ ما شاهان بودند» (DB I,

۸) پس کسی می‌توانست شاه شود که از فرّه شهریاری و موهبت الهی برخوردار باشد. شاهی که نمایندهٔ اهوره‌مزدا بر روی زمین است و برای شهریاری از موهبت الهی که از جانب او عطا شده، برخوردار است، نمی‌تواند از اصول اعتقادی خود تخطی کند و باید پیرو آشه (= نظم و راستی) باشد. تخطی از این اصول در اندیشهٔ ایرانیان باستان مرادف است با از دست دادن فرّه شاهی و بالطبع خود پادشاهی. پس داریوش برای فره‌مند بودن نباید خود را به گناه می‌آلود. وانگهی، او که یکی از آفت‌های کشورش را دروغ می‌شمارد و برای این‌که کشورش دچار دروغ نشود، در کتیبهٔ دیگری که به‌دستور او در تخت‌جمشید نگاشته شده بود، چنین دعا می‌کند: «اهوره‌مزدا این کشور را بیاید از سپاه [دشمن]، از سال بد (= خشکسالی) [و] از دروغ.» (DPd, 18-20)، خود نمی‌تواند به این آفت بزرگ توسل جوید.

از طرف دیگر، مکانی نیز که داریوش برای نگاشتن کتیبهٔ خود انتخاب کرده بود، آگاهانه بوده است. بیستون با نام اصلی بغستان به‌معنی «جایگاه خدایان» است و احتمالاً مکان مقدسی بوده که داریوش برای نقر کتیبه‌اش برگزیده بود. کتیبه بر صخره‌ای بلند و دور از دسترس و به دور از زیستگاه جماعات انسانی و مسافران کنجاو نگاشته شده است. خود این موضوع نشان می‌دهد که داریوش قصد نداشته برای خود تبلیغ کند و مشروعیت سلطنت خود را برای مردم به اثبات برساند. خاندان‌های بزرگ پارس و بالطبع خود پارس با او موافق و همراه شده بودند. شورش‌هایی را هم که در نقاط مختلف ایران رخ داده بود، به‌یاری دوستان و سردارانش سرکوب کرده و پس از برقراری آرامش در کشور دستور نگارش کتیبه را داده بود. یعنی زمانی که توانایی و شایستگی خود را در مقام شاهنشاه به اثبات رسانده بود. پس خلاف آنچه غربیان تصور کرده‌اند، داریوش نیازی به اثبات مشروعیت خود نداشت، لزومی هم برای این کار نمی‌دید. باز برمی‌گردم به بستر فرهنگی ایران که در طول تاریخ ایران، فاصلهٔ شاه با مردم چنان زیاد بود که هیچ شاهی توضیحی برای کارهایش به مردم نمی‌داد و مردم نیز با اعتقاد به نقش روحانی شاه، هیچ‌گاه انتظار توضیحی از شاه نداشتند. ایران‌شناسان غربی غالباً با تصور دموکراسی که جرقه‌های آن در یونان باستان زده شد، همیشه این تصور را داشتند که داریوش با ساختن داستان گئوماته می‌خواسته مشروعیت خود را برای سلطنت ثابت کند و توجیهی برای کشته شدن بردیه به‌دست دهد. اما با شناختی که ما از بستر فرهنگی ایران داریم، می‌گوییم داریوش لزومی برای این کار نمی‌دیده و کسی هم از او انتظار چنین کاری را نداشته است. پس طبعاً نیازی هم به دروغ‌پردازی و داستان‌سرایی نمی‌دیده است.

اما از چه رو دستور نگارش کتیبه بیستون را آن هم در جایی چنین دور از دسترس داده است؟ ایران‌شناس فقید، گرادو نیولی، به‌درستی به مسئله مهمی اشاره می‌کند. مضمون اصلی این کتیبه فرمانروایی و پادشاهی شاهنشاه است که خدای بزرگ به او ارزانی داشته و مکان خلاف قاعده آن به‌گونه‌ای انتخاب شده که کتیبه در معرض دید خداوند باشد تا دیدرس انسان‌ها (نیولی، ۱۳۹۰: ۷۱-۷۲). داریوش مفهوم تازه‌ای را پدید آورد و آن شاه برگزیده از سوی اهوره‌مزدا بود که شالوده استواری برای شاهنشاهی هخامنشی شد (همان: ۷۶-۷۷). با این تفاسیر و در بستر فرهنگی ایران باستان به این نتیجه می‌رسیم که داریوش گزارش اعمال خود را برای خدای بزرگ نگاشته بود و با اصول اعتقادی این شاهنشاه، او نمی‌توانسته در پیشگاه خدایی که او را به فرمانروایی رسانده بود و همواره یاری‌رسان او بود، داستان‌پردازی کند و از آن مهم‌تر دروغ بگوید، دروغی که خود آفت کشورش خوانده بود.

نتیجه

گفتمان فرهنگی در بررسی گزارش داریوش در کتیبه بیستون از شورش گئوماته مغ، سرکوب این شورش و روی کار آمدن داریوش نشان می‌دهد که تردید در صحت و اعتبار گزارش داریوش روا نیست. داریوش گزارشی واقعی از رویدادهایی که به پادشاهی او منجر شده بود، ارائه داده و برچسب دروغ‌پردازی به او تنها حاصل ناآگاهی از فرهنگ و اعتقادات عصر اوست.

منابع

- بریان، پیر، (۱۳۸۱)، *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز- نشر قطره.
- تسلیمی، علی، (۱۳۸۸)، «بوطیقا و فرهنگ»، *نقد ادبی، نظریه‌های ادبی و کاربرد آنها در ادبیات فارسی*، تهران: کتاب آمه، ص ۲۲۵-۲۵۱.
- ثاقب‌فر، مرتضی، (۱۳۸۹)، «بن‌بست کیخسرو و فساد قدرت سیاسی»، *مجله نگاه نو*، س ۲۰، ش ۸۸ زمستان، ص ۶۷-۷۳.
- شهبازی، علیرضا شاپور، (۱۳۵۴)، «سنگ‌نبشته داریوش بزرگ در بغستان (بیستون)»، *پژوهش‌های هخامنشی*، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات هخامنشی، ص ۳۷-۴۶.
- فریدریش، یوهانس، (۱۳۶۸)، *زبانهای خاموش*، ترجمه دکتر یدالله ثمره و دکتر بدرالزمان قریب، چ ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کورت، املی، (۱۳۹۱)، *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
 کوک، جان مانوئل، (۱۳۸۷)، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
 ناردو، دان، (۱۳۸۶)، *امپراتوری ایران*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
 نیولی، گاردو، (۱۳۹۰)، *از زردشت تا مانی*، ترجمه آرزو رسولی (طالقانی)، تهران: نشر ماهی.
 هینتس، والتر، (۱۳۸۷)، *داریوش و ایرانیان*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی.
 هیوز- وارینگتن، مارنی، (۱۳۸۶)، «میشل فوکو»، *پنجاه متفکر کلیدی در زمینه تاریخ*، ترجمه محمدرضا بدیعی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

Bickerman, E. J. & H. Tadmor, (1978), "Darius I, pseudo-Smerdis, and the magi", *Athenaeum* 56, p. 239-261.

Carbaugh, Donal, "Codes and Cultural Discourse Analysis",

<http://www.oxfordbibliographies.com/view/document/obo-9780199756841/obo-9780199756841-0014.xml> (accessed: Oct 6, 2015).

Dandamaev, M., (1976), *Persien unter den ersten Achämeniden*, Wiesbaden.

Durham, Meenakshi Gigi, "Critical and Cultural Studies",

<http://www.oxfordbibliographies.com/view/document/obo-9780199756841/obo-9780199756841-0041.xml> (accessed: Oct 6, 2015).

Greenblatt, Stephen, (2007), "Resonance and Wonder", *Learning to Curse: Essays in Early Modern Culture*, Routledge.

Herodotus, *Historiae*, English translation by Alfred Denis Godley, 4 vol., The Loeb Classical Library, London, 1942 & 1946.

Justinus, (1853) *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*, translated, with notes, John Selby Watson, London: 1853.

Kent, Roland G., (1953), *Old Persian*, New Haven.

Sancisi-Weerdenburg, H., (1980), *Yaunā en Persai: Grieken en Perzen in een ander Perspectief*, Univ. of Leiden.

Wiesehofer, J., (1978), *Der Aufstand Gaumatas und die Anfänge Dareios I*, Bonn.